



## زندگینامه

شهید مرتضی لبافی نژاد روز چهاردهم آذر هزار و سیصد و بیست و سه (مصادف با عید غدیر خم) در خانواده ای مذهبی در شهرستان شاهرود متولد شد. نام مادرش ناهید بود و پدرش کارمند راه آهن که هنگام تولد مرتضی در شاهرود مأموریت بود. مرتضی پس از گذراندن دوره ابتدایی در دبیرستان البرز تهران پذیرفته شد و دوره متوسطه را با موفقیت در آنجا سپری کرد و فعالیت های سیاسی و مذهبی خود را از همان زمان آغاز کرد و به جلسات تفسیر قرآن و آموزش معارف دینی رفت. در کنکور سراسری شرکت کرد و با رتبه بالا در رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شد. پس از اتمام دوره عمومی، رتبه یک آزمون بورسیه اعزام به خارج شد ولی تصمیم گرفت در ایران بماند و به مبارزاتش ادامه دهد. در دوران دانشجویی انجمن اسلامی دانشکده را تأسیس کرد و در امور فرهنگی و اجتماعی مشارکت فعال داشت. تحصیلات خود را با موفقیت در سال چهل و هشت به پایان رساند و به خدمت مقدس سربازی رفت و به عنوان پزشک در روستاهای اطراف نهاوند به درمان محرومین پرداخت. در مدت کوتاهی تدین و خلق و خوی مرتضی آوازه او را در میان روستائیان پراکنده ساخت. مرتضی در سال پنجاه به طور رسمی عضو سازمان مجاهدین خلق شد تا مبارزه مسلحانه را تجربه کند. از او خواسته شد در سازمان عضو تیم پزشکی شود؛ مرتضی دوره تخصص چشم را رها کرد و جراحی را پیش گرفت. در شانزده شهریور پنجاه و یک با پروین سلیمی که از خانواده ای متدین و مذهبی بود ازدواج کرد و در سال پنجاه و دو صاحب فرزندی به نام یاسر شد. در آن روزها سازمان دچار بحران های زیادی شد. تصمیم سازمان این بود که مرتضی را به تبریز برود تا از ماجرا دور باشد. مرتضی به تبریز می رود و در آن زمان با بیشتر افراد مذهبی تیم تسویه شد. مرتضی در تمام مدت عضویت در سازمان بر اعتقادات مذهبی خود پایدار ماند و در برابر تغییر ایدئولوژی قاطعانه مقاومت می کرد. و پس از اطلاع از ماهیت و عملکرد مرکزیت سازمان همکاری قبلی خود را راه خطا توصیف کرد و از آن ابراز پشیمانی نمود. در یازدهم مرداد سال پنجاه و چهار با اعترافات وحید افراخته، مرتضی و همسرش لو می روند و در تبریز دستگیر می شوند؛ آن ها را به زندانی در تهران منتقل

می کنند. مرتضی با نقشه ای وانمود کرد که در تهران قراری دارد و باید سر قرار برود به همراه مأمورین به منطقه مورد نظر رفت و در فرصتی مناسب فرار کرد، اما با تعقیب و تیراندازی ماموران از ناحیه شانه و بازو مجروح شد و مجدداً دستگیر شد. پروین که نوزده سال بیشتر نداشت نیز به جرم همکاری با سازمان بازداشت شد و در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم گشت، حدود یک سال در زندان انفرادی به سر برد و بر اعتقادات دینی خود همچون مرتضی استوار ماند.

مرتضی غالباً روزه دار بود و مدت شش ماه در سلول انفرادی تحت شکنجه های شدیدی قرار گرفت. ساواک نمی توانست مرتضی را که فردی پرتلاش و فعال در صحنه علم و سیاست بود در سلول یا سازمان نگه دارد بنابراین او را در چهارم بهمن پنجاه و چهار به جوخه اعدام سپرد و به شهادت رساند و کسی را از محل دفن او مطلع نکرد. پس از اینکه انقلاب اسلامی در سال پنجاه و هفت به پیروزی رسید و مراکز و سازمانها به دست مردم افتاد؛ در اسناد مهر شده ای مشخصات کسانی که جسدشان به دریاچه نمک انداخته شده بود از ساواک پیدا شد. زیر نام مرتضی این طور نوشته بود نامبرده تیر باران نشد؛ چند گلوله به پا و کتفش شلیک شد، قدرت تحرک از او گرفته شد و با خونریزی شدید توسط هلی کوپتر به دریاچه نمک در قم منتقل و در حالی که هنوز زنده بود و جان داشت به آب انداخته شد.

وصیت نامه شهید

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سلام و درود گرم من به پدر و مادر عزیزم. پدر و مادر مهربانم. پدر و مادری که هیچ چیز را از من دریغ نکردند. سلام من به پروین عزیزم. همسر مهربان و فداکارم. همسر متقی و پرهیزکارم. سلام من بر یکایک فامیل عزیز و مهربانم که متأسفانه فرصت نام بردن یکایک آنها را ندارم. برای من نگران نباشید که خداوند فرموده است ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. مطالبی را مختصراً در زیر می نویسم و می خواهم دقیقاً این سفارشات اجرا گردد.

مری فرزندم فعلاً و تا وقتی همسرم در زندان است پدر و مادرم خواهد بود و بعد خود همسرم. اگر زمانی همسر عزیزم خواست شوهری اختیار کند به نظر من بهتر است فرزندم را مجدداً به پدر و مادرم بسپرد. به هر حال از مری فرزندم هر که هست خواهان تربیت صحیح فرزندم می باشم. می خواهم او را نه تنها از نظر درسی بلکه از نظر مسائل مذهبی و اجتماعی نیز فردی آگاه و مطلع بار آورد. از نظر محبت نه کم و نه زیاد که هردو زیان بخش است. در خانه ای که فرزندم رشد و تربیت می یابد تلویزیون و مجلات فاسد و هرگونه وسیله ای که موجبات فساد اخلاقش را ایجاد کند هرگز نباشد. سفارش به مادرم در مورد پروین عزیزم می کنم و می خواهم که همیشه و همواره نسبت به او محبت قلبی را حفظ کرده و به خصوص تا او در زندان است مکرراً و مرتباً به دیدار او برود و از محبت به او فروگذار ننماید. سفارش به مادرم در مورد زهرا می کنم. البته می دانم که فلورا و بهمن عزیز آنقدر انسان هستند که هیچ گاه قدر زحمت های او را فراموش نکنند ولی مع الوصف اگر روزی از او جدا شدند از مادرم می خواهم که او را چون دخترش نزد خود نگهدارد. او حق فراوانی به گردن همگی ما دارد.

مدت ۳/۵ سال نماز قضا و ۲/۵ ماه روزه برایم از پول خمس داده بخرید. آنچه پول نقد و سکه طلا دارم مبلغ ۱۰ هزار تومان را خیرات کنید. خمس پول نقد و سکه ها را پردازید. مخارجی که برایم کرده اید از آن بردارید. اگر طلبی از کسی داشتم و آن را وصول کردید خمس آن را نیز پردازید و به هر حال آنچه باقی ماند و به علاوه کلیه اثاثیه منزل متعلق به همسر من باشد و او هرگونه دخل و تصرفی می تواند در آن بنماید. محل سکه های طلا درون یک کارتن که در داخل اطاق بالا که اثاثیه ما قرار دارد، این کارتن در درون درگاهی است. درون کارتن یک ظرف چینی است که درونش مقداری پوشال و یک قوطی است. پول نقد که برابر ۶۴ هزار تومان است در چهار برگ ورقه سپرده ثابت بانک صادرات است که درون یک پاکت بزرگ به همراه سایر مدارک قرار دارد. مبالغی نیز از این و آن طلب دارم البته مقداری از پول فوق و سکه ها را ساواک ضبط خواهد کرد. به مادرم توصیه می کنم در نمازهایش دقت بیشتری کند و علی الخصوص در ضمن یکی دو سال آینده حتما به حج برود. به پدرم توصیه می کنم که او نیز در نمازهایش دقت بیشتری کند و حتما تلویزیون را بفروشد. در مراسمی که برای من برپا می گردد اکیدا از شرکت زن های بی حجاب و یا حتی با چادر و یا روسری توری جلوگیری نمایید. به همین جا مطالب فوق را ختم می کنم و بار دیگر سفارش می کنم مطالب فوق را دقیقا اجرا نمایید. قربان همگی فامیل عزیز. مرتضی لبافی نژاد. وصیت دیگری ندارم.

سحرگاه چهارم بهمن پنجاه و چهار - ساعتی قبل از اعدام